

درباره سندیکا لیس

نوشته زیر بهنگام قتل لئون تروتسکی (بدست فرستاده استالین در ۱۹۴۰) روی میزکار او یافت شد. علیرغم اینکه با مرگ وی این نوشته نیز با تمام باقی ماند، بخاطر اهمیت تجزیه و تحلیلی که حول ماهیت سندیکا ها در دوران امپریالیسم ارائه داده، بخش اول آن را در اینجا می آوریم. بخش آخر که در آن به عملکرد سندیکا های خاص در اروپا و آمریکا پرداخته شده را بخاطر کمبود جا حذف کردیم.

در رشد و یادگیری تریگوئیم، در انحطاط سازمان های سندیکائی مسدود در سراسر جهان وجه مشترکی موجود است: و این وجه مشترک همان نزدیکی و ادغام آنها با قدرت دولتی می باشد.

این روند، به یکسان مشخصه سندیکا های بی طرف، سوسیال دمکرات، کمو - نیست و آنارشیست است. این امر به تنهایی نشان میدهد که گرایش آمیختن با دولت متعلق به این ویان مسلک نبوده بلکه نتیجه شرایط اجتماعی مشترک تمام سندیکا هاست.

سرما به داری انحصاری، نه بر پایه رقابت و ابتکار خصوصی بلکه بر پایه فرماندهی مرکزی استوار شده است. باندهای سرما به دار در راس تراست های قدرتمند، سندیکا های کارفرمایان، کنسرسیوم های بانکی و غیره زندگی اقتصاد دی را در همان سطحی کنترل می کنند که قدرت دولتی آنرا کنترل می کند و هر لحظه به همکاری با آن رومی آورند. نتیجه اینکه، سندیکا ها در مهمترین شاخه های صنعتی امکان استفاده از رقابت میان کارخانه های مختلف را از دست میدهند. آنها با یدیا یک حریف سرما به دار تمرکز یافته که بیست یا سیست ((قدرت دولتی - م)) پیوند خورده است روبرو شوند. ضرورت تطبیق سندیکا ها با دولت سرما به داری و ضرورت مبارزه برای همکاری با آن دولت نیز - در شرایطی که سندیکا ها مواضع اصلاح طلبانه اتخاذ می کنند، یعنی خود را با مالکیت شخصی تطبیق میدهند - از همینجاست می شود. از نقطه نظری و بوروکراسی جنبش سندیکائی و طبقه اصلی رها ساختن دولت از نفوذ سرما به داری است که با یدیا تضعیف و استگی آن به تراست ها، و با جلب آن به طرف سندیکا ها صورت بگیرد. این موضع با موقعیت اجتماعی اشرافیت کارگری و بوروکراسی کارگری که برای بدست آوردن خرده نانی از سود افزونه سرما به داری امپریالیستی مبارزه می کنند، کاملاً هماهنگی دارد.

بوروکرات های کارگری، در بحث هایشان، هرآنچه از دستشان برمی آید انجام می دهند تا به دولت "دمکراتیک" اشیات کنند که تا چه اندازه در دوران صلح و بخصوص در زمان جنگ، شایسته و ضروری اند. فاشیسم با تبدیل سندیکاها به نهادهای دولتی، ابتکار جدیدی بخرج نداده، بلکه صرفاً تمام گرایشات درونی امپریالیسم را تا غایت خودپیش می راند.

دولت های مستعمره و نیمه مستعمره، نه زیرسلطه سرمایه داری مجلسی، بلکه زیرسلطه امپریالیسم خارجی هستند. با این وجود، این امر ضرورت روابط مستقیم روزمره و عملی میان سرمایه داران بزرگ و حکومت ها - حکومت های مستعمره و نیمه مستعمره - را که در واقع به آنان وابسته اند - نه تنها نفی نمی کند، بلکه تقویت نیز می کند.

از آنجا که سرمایه داری امپریالیستی است که در کشورهای مستعمره و نیمه - مستعمره یک قشراشرفیت و بوروکرات کارگری ایجاد می کند، این قشراخوان حمایت حکومت های مستعمره و نیمه مستعمره به مثابه حامی و قیم و گاهی نیز همچون حکم می شود. این مهمترین پایه اجتماعی ماهیت بناپارتنیستی و نیمه - بناپارتنیستی حکومت ها در مستعمرات و بطور کلی در کشورهای "عقب مانده" را تشکیل میدهد. این همچنین، پایه وابستگی سندیکاها را اصلاح طلب به دولتست نیز هست.

در مرکزیک، سندیکاها توسط قانون به نهادهای نیمه دولتی تبدیل شدند. و نتیجتاً یک شکل نیمه استبدادی را ایجاد کرده اند. بر طبق برداشت قانسون - گذاران، دولتی کردن سندیکاها در جهت منافع کارگران، و به هدف تضمین نفوذ آنها در زندگی حکومتی و اقتصادی انجام گرفته است. اما در شرایطی که دولت ملی تحت سلطه سرمایه داری امپریالیستی خارجی است، و از آنجا که این آخری امکان سرنگون ساختن دمکراسی بی ثبات و جایگزینی آن با یک دیکتاتور فاشیست آشکارا دارد، تحت چنین شرایطی، قوانین مربوط به سندیکاها به سادگی می توانند به اسلحه ای در دست دیکتاتور امپریالیستی تبدیل شوند.

شعار برای استقلال سندیکاها

پس از آنچه گفته شد، این نتیجه گیری که سندیکاها در دوران امپریالیسم از سندیکا بودن خود چشم پوشی می کنند، در نظر اول ساده بنظر می رسد. اینها، دیگر عملجائی برای دمکراسی کارگری باقی نمی گذارند: دمکراسی ای

که در دوران طلایی گذشته، هنگامی که تجارت آزاد در حیطه اقتصادی مسلط بود، روال زندگی درونی سازمان های کارگری را تشکیل میداد. بدون دمکراسی کارگری نمی توان مبارزه ای آزاد برای نفوذ بر اعضای سندیکا ها داشت. و به این دلیل میدان اصلی فعالیت انقلابی در سندیکا ها از میان می رود. با این همه، این چنین موضعی اساساً اشتباه است. ما نمی توانیم حیطه و شرایط فعالیت ما را به میل خود تعیین کنیم. مبارزه برای نفوذ در میان توده کارگران در یک دولت استبدادی و یا نیمه استبدادی بی نهایت مشکلتر از همین مبارزه در یک دمکراسی است؛ این امر برای سندیکا ها نیز، که سرنوشت شان تبیلوری از تحولات دولت های سرمایه داری است صدق می کند. اما، ما نمی توانیم از فعالیت هایمان در بین کارگران آلمان دست بکشیم، تنها به این دلیل که رژیم استبدادی کار ما را بسیار سخت می کند. با زینا به همین منطق، نمی توانیم از مبارزه در درون سازمان های اجباری کار ((سندیکا های فاشیستی - م)) که فاشیسم ایجاد می کند چشم پوشی کنیم. و به دلیل ارجح، نمی توانیم از یک کار با قاعده و مرتب ((سیستم تیک)) در سندیکا های نوع انحصارگرا و یا نیمه انحصارگرا، فقط بخاطر اینکه مستقیم یا غیر مستقیم، به دولت کارگری ((شوروی)) وابسته اند، و یا اینکه بوروکراسی انقلابیون را از امکان فعالیت آزاد در این سندیکا ها محروم می کند، صرف نظر کنیم. ضروریست که مبارزه را در همه این شرایط مشخص که توسط تحولات قبلی، منجمله اشتباهات طبقه کارگر و جناباات رهبران، ایجاد شده، هدایت کنیم. در کشورهای فاشیست و نیمه فاشیست امکان انجام هیچ فعالیت انقلابی جز از نوع مخفی، غیر قانونی و دسیسه جویانه وجود ندارد. در سندیکا های انحصارگرا امکان انجام هیچ فعالیتی جز فعالیت مخفی وجود ندارد. ضروریست که ما خود را با شرایط مشخص سندیکا ها در هر کشوری تطبیق دهیم، تا توده ها را نه تنها بر علیه سرمایه داران بلکه همچنین بر علیه رژیم غیر دمکراتیک حاکم بر خود سندیکا ها و بر علیه رهبرانی که این رژیم را تحکیم می بخشند، بسیج کنیم. اولین شعار این مبارزه عبارتست از: "استقلال کامل و بدون قید و شرط سندیکا ها از دولت سرمایه داری". و معنای این شعار چنین است: مبارزه برای تبدیل سندیکا ها به نهاد توده های استثمار شده و نه نهاد اشرافیت کارگری.

شعار دوم اینست: "دمکراسی درون سندیکا". این شعار مستقیماً از شعار اول منتج میشود، و پیش شرط تحقق آن آزادی کامل سندیکا ها نسبت به دولت امپریالیستی و یا دولت مستعمره می باشد.

به عبارت دیگر، در دوران حاضر سندیکا ها نمی توانند همچون دوران رقابت آزاد سرمایه داری، نهادهای ساده دمکراسی باشند و نمی توانند بیش از این از لحاظ سیاسی بیطرف باقی بمانند، یعنی نمی توانند تنها به دفاع از منافع روزمره طبقه کارگر بسنده کنند. آنها نمی توانند بیش از این آثار شیست باقی بمانند، یعنی نفوذ تعیین کننده دولت را در زندگی مردم و طبقات نادیده بگیرند.

سندیکا ها نمی توانند بیش از این اصلاح طلب باقی بمانند، زیرا که شرایط عینی امکان اصلاحات جدی و دراز مدت را نمی دهد. سندیکا های دوران ما می توانند یا بعنوان ابزار درجه دوم سرمایه داری امپریالیستی برای باطاعت درآوردن زحمتکشان و جلوگیری از انقلاب خدمت کنند و یا برعکس، تبدیل به ابزار جنبش انقلابی پرولتاریا بشوند.

بیطرفی سندیکا ها کما ملا و بشکلی غیر قابل بازگشت متعلق به گذشته است، و همراه با "دمکراسی" آزاد بورژوازی از بین رفته است.

* * *

از آنچه گفته شد بیرونی نتیجه گرفته میشود که علیرغم انحطاط مداوم سندیکاها و ادغام فزاینده شان در دولت امپریالیستی نه تنها از اهمیت فعالیت در حیطه سندیکا ها کاسته نشده، و همانند قبل از این اهمیت برخوردار است، بلکه حتی این فعالیت به نوعی تبدیل به یک فعالیت انقلابی شده است. هدف این فعالیت مانند گذشته، اساساً مبارزه برای نفوذ در طبقه کارگر است. هر سال زمان، حزب یا گرایشی که بخود اجازه دهد موضعی اتمام حجت طلبانه نسبت به سندیکاها داشته باشد، یعنی در واقع به طبقه کارگر پشت کند، صرفاً به این دلیل که از سازمانهای آن خوشش نمی آید، محکوم به انقراض است. و باید گفت که سزاوار چنین سرنوشتی نیز هست.

* * *

از آنجا که نقش اصلی در کشورهای عقب مانده توسط سرمایه داری ملی بلکه توسط سرمایه داری خارجی اجرامی شود، بورژوازی ملی در جایگاه اجتماعی و موقعیت اجتماعی نازل تری نسبت به رشد صنعت قرار دارد. از آنجا که سرمایه داری خارجی کارگروارد نمی کند، بلکه مردم محلی را پرولتاریزه می کنند، پرولتاریای ملی بسرعت مهم ترین نقش را در زندگی کشور بازی می کند. تحت

این شرایط حکومت ملی، تا آنجا که سعی می‌کند در مقابل سرمایه خارجی مقابله و متی نشان دهد، مجبور است کمابیش به پرولتاریا تکیه کند. برعکس زمانی که حکومت‌های این کشورها فکر کنند که همکاری با سرمایه خارجی هم اجتناب‌ناپذیر و هم پرمفعت است، سازمان‌های کارگری را متلاشی کرده و رژیم استبدادی مستقر می‌کنند. بدینگونه، ضعف بورژوازی ملی، فقدان سابقه حکومت داخلی، و گسترش کم‌وبیش سریع پرولتاریا، اساس هر حکومت با ثبات دمکراتیک را به لرزه درمی‌آورد. حکومت‌های کشورهای عقب مانده، یعنی مستعمرات و نیمه-مستعمرات، شکلی بنا پارتیستی یا نیمه بنا پارتیستی بخود می‌گیرند. با این تفاوت که بعضی سعی می‌کنند با جلب حمایت کارگران و دهقانان بسوی مسیری دمکراتیک جهت گیری کنند و دیگران نوعی دیکتاتورنظامی و پلیسی مستقر می‌کنند. این امر سرنوشته‌های تاریخی را نیز تعیین می‌کند. با تحت ریاست دولت قرار می‌گیرند، یا دچار سرکوبی ظالمانه می‌شوند. سرپرستی دولت خودتحت فشار دو عامل متضاد ضرورت می‌یابد: اول نزدیک شدن به کل طبقه زحمتکش و کسب پشتیبانی برای مقاومت در مقابل ادعاهای افراطی امپریالیسم، و دوم منضبط کردن کارگران از طریق قرارداد آنها تحت کنترل یک بوروکراسی.

سرمایه داری انحصاری و سندیکاها

سرمایه داری انحصاری هر چه کمتر و کمتر حاضر به کنار آمدن با استقلال سندیکاهاست. و از بوروکراسی اصلاح طلب و اشرافیت کارگری - که تا مانده‌های سفره‌وراجع می‌کنند، می‌خواهد که هر دو در نظر کارگران تبدیل به پلیس سیاسی او بشوند.

اگر این امر تحقق نیابد بوروکراسی کارگری از بین رفته و جای آن را فاشیست‌ها می‌گیرند. بنابراین تمام مساعی اشرافیت کارگری در خدمت امپریالیسم، نمی‌توانند و برای مدت زیادی از تلاش می‌بندارند.

شدت یافتن تضادهای طبقاتی در هر کشور و تضامات میان ملل، شرایطی را ایجاد می‌کند که در آن سرمایه داری امپریالیست دیگر نمی‌تواند (یعنی در مقطع خاصی)، بوروکراسی اصلاح طلب را تحمل کند، مگر اینکه این بوروکراسی مستقیماً بعنوان سها مدار، سها مداری کوچک ولی فعال، در شرکت‌های امپریالیستی، در نقشه‌ها و برنامه‌های آنها، چه در سطح کشوری و چه در سطح جهانی شرکت بقیه در صفحه ۶

کند. سوسیال - رفرمیسم، صرفاً برای تمدید مهلت حیاتش و نه هیچ چیز دیگری، باید به سوسیال - امپریالیسم تبدیل شود، چرا که با تعقیب راهی که در پیش گرفته عموماً چاره دیگری برایش باقی نمی ماند.

آیا این به این معناست که در دوران امپریالیسم وجود سندیکا های مستقل بطور کلی ناممکن است؟ طرح سوال به این شکل، اما، اساساً اشتباه است.

آنچه ناممکن است، وجود سندیکا های اصلاح طلب مستقل یا نیمه مستقل می باشد. ((اما وجود)) سندیکا های انقلابی مستقل که نه تنها پشتیبان پلیس امپریالیستی نیستند، بلکه وظیفه سرنگونی نظام سرمایه داری را در مقابل خود می گذارند، کاملاً امکان پذیر است. در دوران گنبدیگی امپریالیسم، سندیکا ها تنها زمانی می توانند مستقل باشند که آگاهانه و در عمل ارگان های انقلاب کارگری باشند. در این راه، برنامه انتقالی که توسط آخرین کنگره بین الملل چهارم تصویب شده نه تنها برنامه عمل حزب، بلکه در خطوط اصلی اش، برنامه عمل سندیکا ها نیز هست. ●